



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱

مصادف با: ۸ جمادی الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۹۹

موضوع کلی: امتثال حکم

موضوع جزئی: دلیل بر لزوم امتثال

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در لزوم امتثال تکالیف یا وجوب اطاعت و حرمت معصیت بود. عرض کردیم اصل لزوم امتثال، یک امر عقلی است لکن در اینکه عقل به چه ملاکی حکم به لزوم امتثال می‌کند اختلاف است، معروف و مشهور این است که عقل از باب لزوم شکر منع حکم به لزوم امتثال می‌کند که ما اشکال این وجه را بیان کردیم و گفتیم نمی‌شود از باب وجوب شکر منع ادعا کرد که امتثال عقلاً لازم است، بر این اساس راه دیگری به نظر ما برای لزوم امتثال باید طی شود، راهی که به نظر ما می‌رسد متشکل از چهار مقدمه است، گفتیم اگر این چهار مقدمه به همه ضمیمه شوند قطعاً نتیجه‌اش از دید عقل لزوم امتثال است، دو مقدمه را در جلسه گذشته بیان کردیم؛ مقدمه اول این بود که تکلیف، فی نفسه دارای حسن است؛ یعنی نفس تکلیف کردن حسن ذاتی دارد و اگر حُسن ذاتی تکلیف نبود خداوند متعال هیچ گاه بر بندگان تکلیفی مقرر نمی‌کرد. مقدمه دوم این بود که بنا بر نظر حکماء و متکلمین، حُسن موجود در تکلیف مختلف است؛ یعنی متکلمین معتقدند حُسن تکلیف بهره‌مندی از ثواب ابدی و دائمی در آخرت است اما به نظر حکماء حسن تکلیف امور مختلفی است که یکی از آنها ثواب دائمی و اخروی است و گرنه تکلیف محاسن و منافع دیگری هم دارد.

### مقدمه سوم:

مقدمه سوم درباره ضرورت تکلیف است؛ یعنی بعد از آنکه مشخص شد تکلیف دارای حُسن است و حُسن آن هم یا صرفاً ثواب و یا امور متعددی است که اشاره شد حالا بحث در این است که آیا اساساً تکلیف ضرورت دارد یا خیر و آیا لازم است خداوند متعال بندگان را مکلف به تکالیفی کند و آیا ضرورتی دارد خداوند تبارک و تعالی قوانین و مقرراتی جعل کند تا انسان‌ها به آن عمل کنند یا خیر؟ اشاعره منکر ضرورت تکلیف هستند لکن معتزله و عدلیه قائل به ضرورت تکلیف بوده و معتقدند بر خداوند متعال واجب است بندگان را مکلف به تکلیف کند. اشاعره می‌گویند معنا ندارد که برای خداوند متعال باید و نباید تعیین شود و معنا ندارد که مثلاً گفته شود خداوند کار محال نمی‌تواند انجام دهد و ما نمی‌توانیم خداوند متعال را به بایدها و ضرورت‌ها محدود کنیم اما از دید عدلیه خداوند متعال باید بندگان را مکلف به تکلیف کند و قوانین و مقرراتی را جعل کند و از بندگان بخواهد به آن تکالیف عمل کنند. محصل استدلال بر ضرورت تکلیف بندگان این است که اگر خداوند متعال انسان را مکلف به تکالیف نکند لازم می‌آید که اغراء به قبیح بکند و اغراء به قبیح باطل است پس اینکه خداوند متعال انسان را مکلف نکند باطل است، این یک قیاس

استثنائی است که این کان المقدم فالتالی لکن التالی باطل فالمقدم مثله؛ مقدمه اول استدلال این است که اگر خداوند متعال انسان را مکلف به تکلیف نکند لازم می‌آید که انسان در قبیح مقدمه دوم این است که: لکن اغراء به قبیح باطل است پس قبیح است که خداوند متعال انسان را مکلف به تکلیف نکند پس نتیجه می‌گیریم خداوند متعال انسان را مکلف به تکالیف کرده است.

عمده این است که باید ملازمه بین مقدم و تالی ثابت شود که چرا اگر خداوند متعال انسان را مکلف به تکالیف نکند انسان به قبیح گرفتار خواهد شد؛ یعنی اگر خداوند متعال به انسان تکلیف نکند که چه کارهایی را باید انجام دهد و چه کارهایی را نباید انجام دهد اغراء به قبیح؛ یعنی وادار کردن انسان به انجام کارهای زشت است و اغراء به قبیح هم در حق خداوند متعال محال است.

مقدمه دوم روشن و واضح است و اثبات آن نیاز به مؤونه ندارد، اینکه اغراء به قبیح در حق خداوند متعال محال است روشن است و قطعاً اغراء به قبیح، قبیح است و خداوند متعال کار قبیح انجام نمی‌دهد. اینکه خداوند تبارک و تعالی انسان را به کار زشت وادار کند قبیح است و قبیح در حق خداوند متعال محال است پس در مقدمه دوم بحثی نیست.

اما مقدمه اول؛ یعنی ملازمه بین مقدم و تالی که عرض کردیم اگر خداوند متعال دستورات و تکالیفی برای ما نداشته باشد لازمه‌اش فرو رفتن انسان و گرفتار شدن او در زشتی‌هاست و در واقع عدم تکلیف از سوی خداوند متعال برای انسان وادار کردن او به انجام کارهای زشت است حال اگر خداوند متعال انسان را از کارهای زشت نهی نکند و به کارهای خوب امر نکند لازمه‌اش این است که خداوند متعال انسان را به سمت کارهای زشت سوق داده است که این ملازمه باید ثابت شود.

این ملازمه با توجه به دو نکته ثابت می‌شود:

**نکته اول:** در وجود انسان علاوه بر عقل و فطرت و وجدان، شهوت و میل به قبیح و تمایلات حیوانی وجود دارد و خود وجود این تمایلات و غرائض شهوانی و نفسانی در انسان بر اساس مصلحت و حکمت در وجود انسان قرار داده شده؛ یعنی میل به بدی و زشتی و قبیح در کنار عقل و فطرت و وجدان در وجود هر انسانی هست و تردیدی در آن نیست.

**نکته دوم:** اگر خداوند متعال به واسطه دستورات و تکالیف و انذار و وعده و وعید انسان را به سوی خوبی‌ها سوق ندهد و از قبائح باز ندارد بشر به واسطه حضور در عالم طبیعت در آنها غوطه‌ور می‌شود و در بدی‌ها و زشتی‌ها غرق شده و از مسیر سعادت باز خواهد ماند؛ یعنی فساد همه جا را فرا خواهد گرفت. درست است که همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها» انسان بر فطرت الهی خلق شده ولی این فطرت بخاطر حجاب‌ها و حضور در عالم ماده محجوب واقع شده چون از ابتدا که انسان پا به این دنیا می‌گذارد با ماده سروکار دارد و نفس حضور در عالم طبیعت و الزاماتی که زندگی در عالم ماده برای انسان ایجاد می‌کند خواه ناخواه وابستگی و تعلق او را به عالم طبیعت و ماده بیشتر می‌کند حال اگر نصایح و اندرزهای انبیاء و اولیاء الله نباشد انسان در عالم ماده و طبیعت گرفتار و غرق می‌شود و با تذکرات و دستورات و اوامر و نواهی است که انسان از عالم ماده و طبیعت منسلخ و جدا می‌شود.

انسان به وسیله عبادات و توسلات از سقوط در عالم ماده و طبیعت نجات پیدا می‌کند ولی گاهی از اوقات گرفتاری‌های عالم ماده و طبیعت که از ضروریات زندگی انسان هم می‌باشد او را به سمت بدی‌ها و زشتی‌ها سوق می‌دهد و انسان باید سعی کند به وسیله

انجام دستورات الهی خود را از سقوط در قبايح نجات بخشد و این کش و قوس بین نفس اماره و نفس لوامه تا آخرین لحظه حضور انسان در جهان مادی ادامه دارد. عبادات و توسل و موعظه و نصیحت فی نفسه بدون اینکه اثر عمیقی در انسان داشته باشد باعث نمی‌شود که انسان به درجات بالایی از کمال برسد، گاهی انسان خیلی از این اعمال را انجام می‌دهد ولی ثمری ندارد برای اینکه یا او را متحول نکرده و یا اینکه بلافاصله از بین رفته و گناه و معصیت جای آن را گرفته است. پس بشر به واسطه حضور در عالم طبیعت و تعلقاتی که به این عالم دارد طبیعتاً به سمت بدی‌ها و زشتی‌ها کشیده می‌شود و میل به برآورده شدن تمایلات نفسانی، انسان را به سمت ارتکاب زشتی‌ها و بدی‌ها سوق می‌دهد حال اگر خداوند متعال تکلیف و دستوری نداشته باشد و به واسطه اوامر و نواهی، غرائض و تمایلات نفسانی انسان را مهار نکند انسان هر چه بیشتر در بدی‌ها و زشتی‌ها فرو خواهد رفت و از مسیر سعادت باز خواهد ماند و این اغراء به قبیح است؛ یعنی اگر خداوند متعال انسان را تکلیف نکند انسان را به انجام بدی‌ها و زشتی‌ها وادار کرده است. درست است که عقل و فطرت انسانی میل به کمال مطلق دارد ولی این ندا و خواسته درونی اگر از بیرون با وعده و وعید و تذکرات دائمی بیرونی همراه نشود و با توجه به اینکه آن تمایلات و غرائض درونی انسان قوی است طبیعتاً انسان به آن تمایلات پاسخ خواهد داد و در بدی‌ها و زشتی‌ها گرفتار خواهد شد لذا اوامر و نواهی و تکالیف الهی باید وجود داشته باشد تا انسان در مسیر نابودی و هلاکت قرار نگیرد و اگر خداوند متعال این کار را نکند اغراء به قبیح خواهد بود و اغراء به قبیح هم در حق خداوند متعال محال است.

**سؤال:** با توجه به این دو نکته که فرمودید معلوم می‌شود که تکویناً هم خداوند متعال نباید بگذارد تا انسان مرتکب گناه شود و نباید بگذارد انسان در قبیح گرفتار شود؛ چون غرض خداوند تبارک و تعالی این است که انسان به قبیح نیفتد پس بر خدا لازم است که نگذارد انسان گرفتار قبیح و زشتی شود.

**استاد:** فرض این است که انسان بر فطرت الهی خلق شده ولی با توجه به تمایلات و غرائضی که در وجود او قرار داده شده و اختیار و اراده‌ای که برای او قرار داده شده و نفس اماره و نفس لوامه که در وجود او نهاده شده باید تلاش کند تا بر تمایلات خود غلبه کند و خود را از سقوط در بدی‌ها و زشتی‌ها حفظ کند و به کمال برسد و اگر قرار باشد تکویناً به کمال هدایت شود با وجود ملائکه الهی دیگر نیازی به خلقت انسان نبود؛ چون ملائکه الهی تکویناً در مسیر تسبیح و تقدیس الهی و کمال قرار دارند و اگر قرار بود که انسان تکویناً بدی و زشتی را انجام ندهد نباید میل به بدی و زشتی در وجود انسان قرار داده می‌شد پس غرض الهی این است که انسان با اراده خودش گرفتار قبیح و زشتی نشود نه اینکه مجبور به ترک زشتی و بدی باشد؛ چون اگر ترک قبیح و زشتی با اراده و از روی اختیار نباشد ارزشی ندارد لذا اگر قرار بود انسان بدون اختیار و از روی اجبار زشتی‌ها و بدی‌ها را ترک کند ارزشی نداشت و وجود ملائکه الهی برای این امر کافی بود و نیازی به خلقت انسان نبود پس اگر خداوند متعال می‌خواست تکویناً انسان را از سقوط در زشتی‌ها و بدی‌ها باز دارد نباید میل به زشتی و بدی را در وجود انسان قرار می‌داد مثل ملائکه الهی که اصلاً میل به بدی در آنها وجود ندارند، پس خداوند متعال اراده کرد انسان را خلق کند و شرافت او را بر ملائکه به این وسیله ثابت کند که با اینکه تمایل به بدی و زشتی در نهاد او وجود دارد اما او با ریاضت و تلاش و کوشش بر آن تمایلات غلبه می‌کند و

به حدی می‌رسد که لایق جانشینی خداوند متعال می‌گردد و اگر امر و نهی الهی و تشریح نباشد و انسان با اختیار خودش از بدی‌ها و زشتی‌ها دوری نکند عمل او ارزشی ندارد و کمالی برای انسان محسوب نمی‌شود و اصلاً خلقت انسان هم ضرورتی نداشت. نتیجه مقدمه سوم این شد که اصل تکلیف به بندگان ضرورتی است که برای رسیدن انسان به سعادت دنیا و آخرت و بازماندن او از بدی‌ها و کنترل نفس او لازم است.

**سؤال:** این کلام مبتنی بر این است که ما قائل باشیم احکام، تابع مصالح و مفسدات واقعیه هستند.

**استاد:** نه این طور نیست. چون مصالح و منافع مربوط به تکالیف صرفاً در متعلق آنها نیست بلکه منافع و مصالح متعددی در عمل به تکالیف وجود دارد که در صورت اتیان به آنها به او واصل می‌شود و بعضی نیز در آخرت عائد او می‌گردد. و عمده‌ترین مصلحت و منفعت تکالیف همان سعادت دنیوی و اخروی است. بعلاوه ما رأساً با قول تبعیت احکام از مصالح و مفسدات واقعیه مخالفت نکردیم و در مورد عبادات عرض کردیم که خود عبادت مؤکد مصلحت و خوبی است و بعضی از امور هم خودش مؤکد بدی است؛ یعنی این گونه نیست که مثلاً برای عبادتی مثل صلوة یک مصلحت پیشینی در نظر گرفته شود و اگر به یاد داشته باشید ما در بحث تبعیت احکام از مصالح و مفسدات واقعیه گفتیم فی الجمله می‌شود این سخن را قبول کرد؛ چون بحث ما در تبعیت احکام از مصالح و مفسدات واقعیه این بود که آیا مصلحت و مفسده پیشین در متعلق احکام وجود دارد یا خیر که ما عرض کردیم وجود چنین مصلحت و مفسده‌ای ضرورت ندارد و مصلحت و مفسده می‌تواند پسینی هم باشد؛ یعنی عمل باعث شود انسان به آن مصلحت برسد.

#### **مقدمه چهارم:**

مقدمه چهارم این است که خلقت موجودات و بویژه انسان عبث نبوده؛ یعنی خداوند متعال از آفرینش انسان هدفی دنبال می‌کرده که در جای خودش ثابت شده است. عمده‌ترین هدف خلقت انسان کمال انسانی است؛ یعنی سعادت و رسیدن به مراتب کمالیه و بهره‌مندی از سعادت اخروی که البته این با اراده و اختیار انسان در همین عالم محقق می‌شود؛ یعنی دنیا مسیری است برای رسیدن به اوج سعادت یا اوج شقاوت. پس انسان نه در رسیدن به سعادت مجبور است و نه در رسیدن به شقاوت بلکه با اختیار و تلاش و عمل خودش به آن نقطه می‌رسد و خداوند متعال هم راه رسیدن به سعادت و شقاوت و روش زندگی انسان را در قالب بیان اعتقادات، اخلاقیات و احکام بیان کرده است و راهی جز روشی که خداوند متعال برای رسیدن به سعادت بیان کرده وجود ندارد.

**نتیجه:** نتیجه‌ای که از این چهار مقدمه گرفته می‌شود این است که بعد از اینکه معلوم شد تکلیف حُسن دارد و حُسن تکلیف هم بنا بر آنچه که مشترک بین متکلمین و حکماء است سعادت دنیا و آخرت می‌باشد و با ملاحظه این نکته که اصل تکلیف ضرورت دارد و همچنین با توجه به اینکه خلقت انسان هم بر اساس یک غرض و علت غائی بوده چاره‌ای نیست جز اینکه انسان باید به این تکالیف عمل کند تا به غایت خودش که کمال و سعادت دنیا و آخرت است برسد. بر این اساس امتثال و اطاعت تکالیف الهی به حکم عقل ضروری است و انسان باید آن تکالیف را امتثال کند.

«والحمد لله رب العالمین»